

# چرا نگهداری از حیوانات خانگی اساساً غیر اخلاقی است؟<sup>۱</sup>

در جهانی اخلاقی نه حیوان خانگی وجود دارد، نه آکواریوم و نه باغ وحش

نویسنده: گری فرانسیون<sup>۲</sup> و آنا چارلتون<sup>۳</sup>

مترجم: امیر قاجارگر

استاد حقوق دانشگاه راتگرز، گری فرانسیون، نظرات رادیکال درباره حقوق حیوانات دارد. او می‌گوید حقوق حیوانات تا حد زیادی بی‌معنی شده است و این وضعیت ناشی از نظرات پیتر سینگر است که عموماً او را پدر جنبش حقوق حیوانات می‌نامند. سینگر استفاده انسان از حیوان را بی‌فایده و بی‌معنی می‌داند؛ او تنها به رنج کشیدن حیوان توجه می‌کند. اما به عقیده فرانسیون، وقتی درباره حقوق حیوانات صحبت می‌کنیم، در درجه اول درباره یک «حق» صحبت می‌کنیم: حق دارایی کس نبودن. بر این اساس، نگهداری، پرورش و حتی مهربانی با حیوانات نیز غیر اخلاقی است.

ما با شش سگ نجات یافته زندگی می‌کنیم. به استثنای یکی از آن‌ها، که در عملیات نجات سگ‌های حامله به دنیا آمد، همه آن‌ها از موقعیت‌های بسیار غمناکی به اینجا آمدند، از شرایطی که در آن به شدت مورد آزار قرار می‌گرفتند. این سگ‌ها در واقع حیوانات پناه‌جویی هستند که ما خانه خود را با آن‌ها قسمت می‌کنیم. ما بسیار دوستشان داریم، اما قویاً معتقدیم که آن‌ها نباید از همان اول وجود می‌داشتند.

ما مخالف اهلی کردن و مالکیت حیوانات خانگی هستیم، چرا که این‌ها نقض حقوق اساسی حیوانات است.

<sup>۱</sup> این مطلب را گری فرانسیون و آنا چارلتون نوشته‌اند و در تاریخ ۸ سپتامبر ۲۰۱۶ با عنوان «The case against pets» در وبسایت ایان منتشر شده است. وبسایت ترجمان در تاریخ ۲۵ دی ۱۳۹۵ این مطلب را با عنوان «چرا نگهداری از حیوانات خانگی اساساً غیر اخلاقی است؟» و با ترجمه امیر قاجارگر منتشر کرده است.

<sup>۲</sup> گری فرانسیون (Gary L. Francione) استاد حقوق در دانشگاه راتگرز است و در آنجا نظریه حقوق حیوانات و حقوق درس می‌دهد. کتاب آخر او، که با همکاری آنا چارلتون نوشته است، با عنوان حقوق حیوانات؛ رویکرد الغای برده‌داری (Animal Rights: The Abolitionist Approach) در سال ۲۰۱۵ چاپ شده است.

<sup>۳</sup> آنا چارلتون (Anna E. Charlton) استاد راهنمای دانشگاه راتگرز و یکی از بنیانگذاران کلینیک حقوق حیوانات راتگرز است.

اصطلاح «حقوق حیوانات» تا حد زیادی بی‌معنی و پوچ شده است. هرکس معتقد باشد قفس‌های مرغ‌ها در مرغداری باید کمی بزرگ‌تر باشد یا بگوید گوساله‌ها قبل از اینکه به‌زور سلاخی شوند باید، به‌جای انزوا، در واحدهای اجتماعی زندگی کنند از موضع معروف به «حقوق حیوانات» دفاع کرده است. این وضعیت تا حد زیادی ناشی از نظرات پیتر سینگر است، نویسنده کتاب آزادی حیوانات<sup>۴</sup> که به‌طور گسترده به‌عنوان پدر جنبش حقوق حیوانات شناخته می‌شود. مشکل اتصاف پیتر سینگر به صفت پدری این است که او سودگرایی است که حقوق اخلاقی را یکسره رد کرده و از اقداماتی حمایت می‌کند که از نظر او رنج را کاهش می‌دهند. به‌عبارت‌دیگر، پدر جنبش حقوق حیوانات حقوق حیوانات را کاملاً رد می‌کند و دعای خیر خود را نثار مرغداری‌های بدون قفس، مزارع خوک‌کاری از سلول‌های انفرادی و تقریباً تمام بهره‌کشی‌های خوب و خوشی می‌کند که تقریباً تمام خیریه‌های بزرگ «رفاه حیوانات» آن را ترویج کرده‌اند. سینگر مروج حقوق حیوانات نیست؛ او مروج رفاه حیوانات است. او استفاده انسان از حیوان را فی‌نفسه رد نمی‌کند؛ او تنها به رنج کشیدن آن‌ها توجه می‌کند. سینگر در سال ۲۰۰۶ در مصاحبه‌ای با مجله وگان گفت می‌تواند «جهانی را تصور کند که انسان‌ها در آن، در اکثر مواقع، غذای گیاهی می‌خورند، اما گاهی نیز خودشان را به وعده‌ای اشرافی دعوت می‌کنند که از تخم‌مرغ محلی<sup>۵</sup> یا شاید گوشت حیواناتی تشکیل شده باشد که، در شرایط طبیعی، زندگی خوبی برحسب گونه‌شان دارند و پس از مدتی بدون درد در مزرعه کشته می‌شوند.»

ما اصطلاح حقوق حیوانات را در شیوه‌ای متفاوت به کار می‌بریم، شبیه به شیوه‌ای که اصطلاح حقوق بشر را در رابطه با حقوق بنیادین نوع بشر به کار می‌بریم، به‌عنوان مثال اگر بگوییم انسان حق زندگی دارد، منظورمان این است که علاقه بنیادین او به ادامه زندگی باید مورد حمایت قرار گیرد، حتی اگر استفاده از اعضای بدن او بدون رضایتش باعث نجات جان ده انسان دیگر شود. حق راهی برای دفاع کردن از علایق و منافع است. حق، صرف‌نظر از عواقب، از منافع و علایق دفاع می‌کند. این محافظت مطلق نیست و ممکن است تحت شرایط خاصی از بین برود، اما نمی‌تواند صرفاً به‌خاطر تبعاتش ملغی شود. «حیوانات غیرانسان» این حق اخلاقی را دارند که منحصراً به‌عنوان منابع انسان‌ها مورد استفاده قرار نگیرند، صرف‌نظر از اینکه رفتار با آن‌ها انسانی باشد یا نباشد، حتی اگر استفاده از حیوانات به‌عنوان منابع قابل‌جایگزین باعث شود انسان‌ها از نتایج مطلوبی بهره‌مند شوند.

<sup>۴</sup> Animal liberation

<sup>۵</sup> Free-Range Eggs: در تعریف وزارت کشاورزی ایالات متحده، تولیدکنندگان به‌شرطی حق استفاده از این برچسب روی تخم‌مرغ‌های خود را دارند که حیوانات آن‌ها فقط در سالن‌های دربسته نگهداری نشوند و به محیط آزاد هم دسترسی داشته باشند.

وقتی درباره حقوق حیوانات صحبت می‌کنیم، در درجه اول درباره یک حق صحبت می‌کنیم: حق دارایی کسی نبودن<sup>۶</sup>. دلیلش هم این است که اگر حیوانات از لحاظ اخلاقی دارای اهمیت هستند و اگر حیوانات صرفاً شیء نیستند، نمی‌توانند متعلق به کسی باشند یا تصرف شوند. اگر آن‌ها دارایی باشند، لاجرم شیء هستند و لاغیر. به این موضوع در سیاقی انسانی بیندیشید. همه ما به‌طور کلی توافق داریم که تمام انسان‌ها، صرف‌نظر از ویژگی‌های خاص خود، این حق بنیادین و پیش‌قانونی را دارند که با آن‌ها همچون دارایی شخصی رفتار نشود. هیچ کدام از ما به‌بردگی گرفتن انسان‌ها را نمی‌پذیریم. این بدین معنی نیست که چنین چیزی دیگر وجود ندارد؛ وجود دارد، اما کسی از آن دفاع نمی‌کند.

با انسان برده دیگر مانند یک شخص رفتار نمی‌شود و این یعنی برده دیگر موجودی نیست که از لحاظ اخلاقی اهمیت داشته باشد. به همین خاطر است که برده‌داری را نمی‌پذیریم. انسان برده چیزی است که به‌طور کامل خارج از جامعه اخلاقی قرار دارد. تمام علایق و منافع یک برده را ممکن است شخصی دیگر، یعنی مالک او، ارزش گذاری کند. مالک ممکن است تصمیم بگیرد برده را همچون عضوی از خانواده گرامی بدارد یا کمترین روزی و امکانات را در اختیار او بگذارد و به‌شکلی وحشتناک با او رفتار کند. ممکن است منافع و علایق بنیادین برده بی‌ارزش تلقی شوند.

در انگلستان و ایالات متحده قوانین بسیاری وجود داشت که ادعا می‌شد برای نظارت بر برده‌داری نژادمحور وضع شده است. این قوانین فایده‌ای نداشت، زیرا قوانین نظارتی تنها در مواقعی موضوعیت دارند که اختلافی بین برده و مالک او وجود داشته باشد. پیروزی مالک برده در تمام این اختلاف‌هاست که نهاد برده‌داری را شکل داده است. اینجاست که هیچ چالش جدی‌ای حقوق مالکیت مالک را تهدید نمی‌کند.

همین مشکل در مورد موجودات غیرانسانی نیز وجود دارد. اگر حیوانات دارایی هستند، نمی‌توانند هیچ ارزش ذاتی یا درونی‌ای داشته باشند. آن‌ها تنها دارای ارزش عارضی یا خارجی هستند. آن‌ها اشیایی هستند که ما ارزششان را تعیین می‌کنیم. آن‌ها حقوقی ندارند. ما حق داریم، به‌عنوان مالک دارایی، آن‌ها را ارزش گذاری کنیم. حتی می‌توانیم انتخاب کنیم که هیچ ارزشی برای آن‌ها قائل نباشیم.

قوانین زیادی وجود دارند که ظاهراً استفاده ما از حیوانات را کنترل می‌کنند. در واقع تعداد این قوانین بسیار بیشتر از قوانینی است که برای کنترل برده‌داری وضع شده بود. این‌ها نیز، مانند قوانینی که برده‌داری را کنترل می‌کردند، بی‌فایده هستند. این قوانین تنها زمانی محلی از اعراب دارند که منافع و علایق انسان و حیوان با هم در تضاد باشند. اما

---

<sup>۶</sup> The right not to be property

انسان‌ها حقوقی دارند، از جمله حق مالکیت و استفاده از دارایی‌شان. حیوانات دارایی هستند. وقتی قانون تلاش می‌کند منافع انسان و غیرانسان را به حالت تعادل درآورد، نتیجه از پیش مشخص است.

علاوه بر این، از آنجا که حیوانات دارایی شخصی هستند، معیار رفاه آن‌ها همواره بسیار پایین خواهد بود. دفاع از منافع حیوانات مستلزم هزینه است و این بدین معنی است که از این منافع، در اغلب مواقع، تنها در موقعیت‌هایی دفاع خواهد شد که سود اقتصادی به همراه داشته باشد. یافتن معیار رفاهی که بهره‌کشی از حیوانات را سودمندتر نکند کار دشواری است، مثلاً قوانینی که طبق آن‌ها حیوانات بزرگ قبل از ذبح باید بیهوش شوند خسارت به لاشه حیوان و جراحات کارگری را کاهش می‌دهد. نگهداری از گوساله‌ها در واحدهای اجتماعی کوچک‌تر به جای سلول‌های انفرادی، استرس و بیماری‌های ناشی از آن را کاهش داده و در نتیجه هزینه‌های دام‌پزشکی را نیز پایین می‌آورد.

اقدامات در جهت رفاه حیوانات هزینه‌های تولید را افزایش می‌دهد، اما این افزایش هزینه اغلب بسیار ناچیز است، (مثل جایگزینی قفس‌های رایج با «قفس‌های اصلاح‌شده» در اتحادیه اروپا) و با در نظر گرفتن کشش تقاضا به ندرت بر روی تقاضای کلی تأثیر می‌گذارد. به هر حال، رفتار ما با حیواناتی که برای تأمین غذا از آن‌ها استفاده می‌کنیم، هر قدر هم «انسانی» باشد، باز همچنان در معرض شباهت به رفتاری است که اگر با یک انسان انجام می‌شد شکنجه به حساب می‌آمد. چیزی به نام استثمار خوب و بجا و «شاد» وجود ندارد.

اگرچه حق «دارایی کسی نبودن» نوعی حق منفی است و ارتباطی با هیچ کدام از حقوق مثبتی ندارد که موجودات غیرانسانی می‌توانند داشته باشند، اما به رسمیت شناختن همین یک حق منفی نیز می‌تواند به عنوان تعهدی اخلاقی ما را به ملغی کردن بهره‌کشی نهادینه ملزم کند. این بهره‌کشی ضرورتاً فرض می‌کند حیوانات اشیایی هستند که می‌توانیم آن‌ها را برای اهداف خود استفاده کرده یا بکشیم.

اینجا می‌خواهیم اندکی از بحث منحرف شده و بگوییم، هر چند آن چیزی که از آن صحبت می‌کنیم ممکن است افراطی به نظر برسد، در واقع این‌طور نیست. در واقع باورهای متداول ما درباره حیوانات چنین است که بدون در نظر گرفتن حقوق نیز به نتیجه تقریباً یکسانی خواهیم رسید.

باور متداول درباره حیوانات این است که استفاده از آن‌ها و کشتنشان توسط انسان از لحاظ اخلاقی جایز است، اما نباید رنج و مرگ غیر ضروری را به آن‌ها تحمیل کنیم. هر برداشتی هم که از مفهوم ضرورت در این زمینه داشته باشیم رواداشتن رنج و مرگ غیر ضروری بر حیوانات به خاطر اهداف بیهوده قابل درک نیست. ما این موضوع را در زمینه‌های مشخصی به طور واضح تشخیص می‌دهیم، مثلاً بسیاری از مردم هنوز هم واکنشی به شدت منفی به مایکل ویک دارند،

بازیکن آمریکایی فوتبال آمریکایی که مشخص شد در سال ۲۰۰۷ در مبارزات سگ‌ها نقش داشته است. چرا بعد از گذشت تقریباً یک دهه همچنان از ویک عصبانی هستیم؟ جواب ساده است: ما کار ویک را اشتباه می‌دانیم، زیرا تنها توجیه او این بود که از آسیب‌رساندن به آن سگ‌ها لذت برده و سرگرم شده است؛ لذت و تفریح نمی‌تواند توجیهی کافی باشد.

بسیاری از مردم، شاید بیشتر آن‌ها، مخالف گاو‌بازی هستند و حتی بیشتر محافظه‌کاران در بریتانیا مخالف شکار روباه هستند. چرا؟ زیرا این ورزش‌های خونین، بنا به تعریف خود، متضمن هیچ ضرورتی نیستند که تحمیل رنج و مرگ بر حیوانات غیرانسان را توجیه کند. هیچ‌کس نگفت اگر ویک در جنگ‌انداختن میان سگ‌ها مهربان‌تر بود سزاوار سرزنش کمتری بود. هیچ‌کدام از مخالفان ورزش‌های خونین نمی‌گویند این ورزش‌ها باید مهربانانه‌تر باشند، زیرا متضمن رنجی غیرضروری هستند. آن‌ها یکسره مخالف چنین فعالیت‌هایی هستند و از براندازی آن‌ها دفاع می‌کنند، زیرا این فعالیت‌ها به هرشکلی برگزار شوند ضداخلاقی هستند.

مشکل اینجا است که ۹۹,۹۹۹ درصد استفاده‌های ما از حیوانات، به لحاظ اخلاقی، از فعالیت‌هایی که اکثر ما به آن‌ها اعتراض می‌کنیم، قابل تمیز نیستند.

بیشترین استفاده ما از حیوانات برای تأمین غذاست. ما سالانه بیش از شصت میلیارد حیوان را برای مصارف غذایی می‌کشیم و این بدون احتساب تقریباً یک تریلیون حیوان دریایی‌ای است که انسان‌ها سالیانه می‌کشند. ما برای سالم‌بودن احتیاجی به خوردن حیوانات نداریم. در واقع تعداد فزاینده‌ای از مراجع اصلی بهداشت و درمان، از جمله مؤسسه ملی بهداشت در آمریکا، انجمن قلب آمریکا، خدمات بهداشت ملی بریتانیا و انجمن رژیم غذایی بریتانیا اعلام کرده‌اند رژیم گیاه‌خواری معقول می‌تواند درست به اندازه رژیم حاوی غذاهای حیوانی مغذی باشد. بعضی مراجع از این هم فراتر رفته و می‌گویند رژیم گیاه‌خواری می‌تواند از رژیم همه‌چیزخواری سالم‌تر باشد. به هر حال نمی‌توان به شکلی موثق ادعا کرد که برای سلامتی به محصولات حیوانی نیاز داریم. و اینکه پرورش حیوانات فاجعه‌ای زیست‌محیطی است.

ما از محصولات حیوانی استفاده می‌کنیم، زیرا از طعم آن‌ها لذت می‌بریم. به عبارت دیگر، ما هم تفاوتی با ویک نداریم، جز اینکه به جای اینکه خودمان به حیوانات صدمه بزنیم به دیگران پول می‌دهیم که این کار را برایمان انجام دهند. استفاده ما از حیوانات برای تفریح یا ورزش نیز غیرضروری است. تنها استفاده ما از حیوانات که به شکلی آشکار بیهوده نیست استفاده از آن‌ها در تحقیقات برای یافتن درمان بیماری‌های خطرناک است. ما کالبدشکافی موجود زنده

را به عنوان امری غیرقابل توجیه از لحاظ اخلاقی رد می‌کنیم، حتی اگر ضرورت داشته باشد: ادعایی که وقتی پای پژوهش تجربی در میان باشد، به اعتقاد ما مشکل‌آفرین می‌شود. اما اخلاقی بودن تشریح موجود زنده در مقایسه با اخلاقی بودن استفاده از حیوانات برای تأمین غذا، پوشاک، سرگرمی و دیگر اهداف مستلزم تحلیل دقیق‌تری است. براساس باورهای متداول ما، تقریباً تمام استفاده‌های دیگر ما از حیوانات می‌توانند به راحتی اموری ضد اخلاقی تلقی شوند.

خلاصه کلام: چه طرف دار حقوق حیوانات باشید و تصدیق کنید که آن‌ها باید حقی بنیادین و پیشاقتانونی مبنی بر «دارایی کسی نبودن» داشته باشند و چه به باورهای متداول و سنتی پایبند بمانید، نتیجه یکسان است: اساساً تمام استفاده‌های ما از حیوانات باید پایان یابد.

گفتن اینکه حیوانات حق دارند دارایی کسی نباشند به این معنی است که ما از لحاظ اخلاقی ملزم هستیم که از آن‌ها همچون اشیا استفاده نکنیم، حتی اگر این استفاده برای ما سودی داشته باشد. در بحث حیوانات اهلی، این بدین معنی است که ما به کلی جلوی به وجود آمدن آن‌ها را بگیریم. ما از لحاظ اخلاقی موظفیم مراقب موجودات محقی باشیم که در کنارمان هستند، اما از طرف دیگر ملزم هستیم که اجازه ندهیم تعداد بیشتری از آن‌ها پا به عرصه وجود بگذارند. این شامل سگ‌ها، گربه‌ها و دیگر حیواناتی است که به عنوان یار و همراه در خدمت ما هستند.

ما با شش سگی که در خانه داریم همچون اعضای محترم خانواده رفتار می‌کنیم. قانون از این تصمیم حمایت می‌کند، زیرا ما می‌توانیم هرطور که می‌خواهیم دارایی خود را ارزش گذاری کنیم. این در حالی است که ما می‌توانستیم از آن‌ها به عنوان سگ‌های نگهبان استفاده کنیم و عملاً بدون هیچ رابطه عاطفی‌ای در بیرون از خانه نگاهشان داریم. می‌توانیم همین الان آن‌ها را در اتومبیل گذاشته و به یک پناهگاه منتقل کنیم، جایی که اگر کسی آن‌ها را به سرپرستی قبول نکند کشته خواهند شد، یا می‌توانیم از دام‌پزشک بخواهیم آن‌ها را بکشد. قانون از این تصمیم‌ها نیز حمایت خواهد کرد. ما مالکان دارایی هستیم. آن‌ها دارایی هستند. ما صاحب آن‌ها هستیم.

واقعیت این است که در ایالات متحده بیشتر سگ‌ها و گربه‌ها، در اثر پیری یا در خانه‌هایی که به آن‌ها عشق بورزند، نمی‌میرند. آن‌ها برای مدتی نسبتاً کوتاه خانه‌ای برای زندگی دارند و بعد از آن یا به مالک دیگری سپرده می‌شوند یا به پناهگاه برده می‌شوند یا رها یا کشته می‌شوند.

اهمیتی ندارد که مالک یک حیوان را، آن‌طور که بعضی از حامیان حیوانات اصرار دارند، «قیم» یا «حامی» توصیف کنیم. چنین توصیفی بی‌معنی است. اگر شما این حق قانونی را دارید که سگ خود را برای کشتن به پناهگاه ببرید یا خودتان به شکلی بدون درد او را بکشید، دیگر اهمیتی ندارد خودتان یا سگتان را چه می‌نامید. سگ شما دارایی شماست. تا جایی که به قانون مربوط می‌شود، آن عده از ما، که با حیوان‌های همدم خود زندگی می‌کنیم، مالکان آن‌ها بوده و تا زمانی که حداقل میزان غذا، آب و سرپناه را برایشان تأمین می‌کنیم این حق قانونی را داریم که آن‌طور که شایسته می‌دانیم با آن‌ها رفتار کنیم. بله، محدودیت‌هایی در اعمال حقوق مالکیت ما وجود دارد، اما این محدودیت‌ها سازگار با ارزش بسیار کمی است که برای منافع حیوان‌های همدم خود قائل هستیم.

اما همین‌طور که از فکر وحشتناک زندگی بدون سگ، گربه یا حیوان خانگیِ محبوبتان منقلب می‌شوید، حیوانی که به‌عنوان یکی از اعضای خانواده خود گرامی‌اش می‌دارید، احتمالاً فکر می‌کنید: «اما صبر کن، اگر همه را مجبور کنیم که با حیوانات خود آن‌طور رفتار کنند که من با حیوانم رفتار می‌کنم چطور؟»

مشکل این پاسخ این است که، حتی اگر بتوانیم طرحی عملی و اجرایی ارائه دهیم که مالکان حیوانات را ملزم به فراهم آوردن سطح بالاتری از رفاه برای آنان کند، آن حیوانات باز هم دارایی خواهند بود. ما همچنان قادر خواهیم بود هیچ ارزشی برای زندگی آن‌ها قائل نباشیم و آن‌ها را بکشیم یا به پناهگاه‌هایی ببریم که، اگر کسی سرپرستی‌شان را بر عهده نگیرد، در آنجا کشته خواهند شد.

ممکن است پاسخ دهید که با چنین چیزی نیز یکسره مخالف هستید و اینکه باید مردم را از کشتن حیوانات منع کنیم، مگر در شرایطی که در آن وسوسه می‌شویم با مرگ آسان موافقت کنیم، مثل بیماری‌های لاعلاج و درد بسیار شدید ... و اینکه باید پناهگاه‌ها را از کشتن حیوانات منع کنیم، مگر اینکه کشتن حیوان به نفع خود او باشد.

پیشنهاد شما تقریباً این است که دارایی بودن حیوانات را ملغی کنیم. چنین امری مستلزم این است که با آن‌ها طوری رفتار کنیم که شبیه به رفتار ما با کودکان انسان باشد. در این صورت آیا پرورش حیوانات، برای اینکه یار و همدم ما باشند، قابل قبول است؟

جواب ما همچنان یک «نه» قاطع است.

توسعه استانداردهای عمومی دربارهٔ چگونگی رفتار با حیوانات به‌عنوان «اعضای خانواده» و گره‌گشایی از همهٔ مسائل مربوط، به‌عنوان مسئله‌ای عملی تقریباً غیرممکن است. صرف‌نظر از این موضوع، چنین موضعی نمی‌پذیرد که

اهلی کردن حیوانات، با چشم‌پوشی از اینکه چطور با حیوانات برخورد می‌شود، خود مشکلات اخلاقی بزرگی را به وجود می‌آورد.

حیوانات اهلی کاملاً وابسته به انسان‌ها هستند، انسان‌هایی که تمام وجوه زندگی آن‌ها را کنترل می‌کنند. برخلاف کودکان، که به‌هرحال روزی مستقل خواهند شد، حیوانات هرگز مستقل نخواهند شد. دلیل اهلی‌سازی حیوانات دقیقاً همین است، می‌خواهیم حیوانات اهلی به ما وابسته باشند. آن‌ها برای همیشه در جهنم آسیب‌پذیری و ضعف باقی خواهند ماند و برای همهٔ امورشان به ما متکی خواهند بود. ما آن‌ها را پرورش دادیم تا سازگار و نوک‌صفت باشند و ویژگی‌هایی داشته باشند که خوشایند ماست، هرچند بسیاری از این ویژگی‌ها برای حیوانات زیان‌آور است. ممکن است آن‌ها را به یک معنی خوش‌حال کنیم، اما این رابطه هرگز نمی‌تواند طبیعی یا عادی باشد. هرچقدر هم که با آن‌ها خوب رفتار کنیم، به جهان ما تعلق ندارند. این موضوع کم‌وبیش درمورد تمام حیوانات اهلی صادق است. آن‌ها همیشه به ما وابسته هستند. ما برای همیشه زندگی آن‌ها را کنترل می‌کنیم. آن‌ها حقیقتاً «حیوانات برده» هستند. ممکن است برخی از ما اربابان خیرخواهی باشیم، اما واقعاً نمی‌توانیم چیزی فراتر از آن باشیم.

کسانی هم هستند مثل سو دونالدسون و ویل کیملیکا که در کتاب خود زوپلیس<sup>۷</sup> (۲۰۱۱) می‌گویند انسان‌ها به هم وابسته هستند و می‌پرسند چه اشکالی دارد اگر حیوانات به ما وابسته باشند؟ روابط انسانی ممکن است متضمن وابستگی به یکدیگر باشد، اما این وابستگی یا بر مبنای انتخاب است یا نشان‌دهندهٔ تصمیمات اجتماعی برای مراقبت از اعضای آسیب‌پذیرتر جامعه‌ای است که به هم پیوند خورده و جنبه‌های پیچیدهٔ یک قرارداد اجتماعی از آن‌ها محافظت می‌کند. به‌علاوه، ذات وابستگی انسانی فرد وابسته را از حقوق اصلی محروم نمی‌کند، حقوقی که، در صورت زیان‌آور بودن وابستگی، قابل دفاع هستند.

بعضی از افراد در پاسخ به موضع ما می‌گویند سگ‌ها، گربه‌ها و دیگر حیوانات خانگی حق تولیدمثل دارند. چنین موضعی می‌تواند ما را ملزم به تکثیر به‌شکلی نامحدود کند، چراکه نمی‌توانیم هیچ محدودیتی برای حق تولیدمثل حیوانات خانگی تعیین کنیم. اما، دربارهٔ موضع کسانی که نگران‌اند پایان اهلی‌سازی به‌معنای از دست رفتن تنوع گونه‌ای باشد، باید گفت حیوانات اهلی موجوداتی هستند که ما، به‌وسیلهٔ پرورش انتخابی و حبس، خلقشان کرده‌ایم.

بعضی از منتقدین ادعا کرده‌اند که موضع ما تنها به حق منفی «دارایی کسی نبودن» مربوط می‌شود و به حقوق مثبتی نمی‌پردازد که حیوانات می‌توانند داشته باشند. این اظهارنظر درست است، اما اگر این حق، یعنی حق دارایی کسی

<sup>۷</sup> Zooplis



نبودن، را به رسمیت بشناسیم اهلی کردن به کلی پایان می‌یابد. ما ملزم به حمایت از حیوانات اهلی‌ای خواهیم بود که در حال حاضر وجود دارند، اما تعداد بیشتری از آن‌ها را به وجود نمی‌آوریم.

اگر همه ما شخص‌بودن حیوانات را بپذیریم، همچنان باید درباره حقوق حیوانات غیر اهلی‌ای بیندیشیم که در میان ما و در مناطق بایر زندگی می‌کنند. اما اگر به اندازه کافی به استفاده نکردن از حیوانات اهلی برای غذا، پوشاک و مصارف دیگر اهمیت می‌دادیم، بدون شک، می‌توانستیم بگوییم آن حقوق مثبت چه باید باشند. مهم‌ترین چیز این است که حق منفی دارایی کسی نبودن را برای حیوانات به رسمیت بشناسیم. این عمل ما را متعهد به براندازی هرگونه بهره‌کشی نهادینه می‌کند که منجر به کالاشدگی و کنترل آن‌ها توسط انسان‌ها می‌شود.

ما سگ‌هایمان را دوست داریم، اما قبول کنید: اگر جهان جهانی عادلانه‌تر و منصفانه‌تر بود، هیچ حیوان خانگی‌ای وجود نداشت و هیچ چراگاهی پر از گوسفند و هیچ طویله‌ای پر از گاو و خوک و هیچ مزرعه‌ای پر از مرغ‌های تخم‌گذار نمی‌شد. هیچ آکواریوم یا باغ وحشی هم در کار نبود.

اگر حیوانات از لحاظ اخلاقی مهم هستند، باید در تمام جنبه‌های رابطه خود با آن‌ها بازنگری کنیم. موضوعی که باید با آن مواجه شویم این نیست که، با همه اصلاحات سطحی‌ای که در شیوه‌های صنایع استفاده از حیوانات اعمال می‌شود، آیا بهره‌کشی ما از آن‌ها انسانی است یا خیر، بلکه باید ببینیم اصلاً می‌توانیم استفاده از آن‌ها را توجیه کنیم یا خیر.

منبع: <http://tarjomaan.com>